

متن کامل سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین کرمانشاهانی – شب پنجم دهه آخر صفر ۱۴۴۸ –
مسجد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

دیشب این آیه مبارکه را با هم بحث کردیم؛ آیه ۲۰۸ سوره بقره بود. آیه ۲۰۸ سوره بقره این بود که:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»

این «خطوات شیطان» یعنی آن چیزهایی که شیطان به اسم دین می‌فروشد و حقیقتاً داخل دین نیست. به اسم حق به ما ارائه می‌دهد و حقیقتاً این‌ها باطل است و حق نیست.

گاهی اوقات ما بعد از اینکه این برای ما آشکار می‌شود، روشن می‌شود که این حق نبوده، این اشتباه بوده، باز هم به آن باطل و اشتباه خودمان اصرار می‌کنیم. چرا؟ می‌گوییم نگاه کن، قدیمی‌های ما همه این جوری انجام می‌دادند، ما هم این جوری انجام می‌دهیم و این درست است!

این در حقیقت همان راهی است که زمان جاهلیت بود و در برابر پیامبر گرامی اسلام در پیش گرفتند:
«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» و «وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» یا یک همچین چیزی این آیه. قدیمی‌های ما این کار را می‌کردند، ما هم این کار را می‌کنیم و همین کار درست است پیامبر!

ببینید! این خطر خیلی بیشتر از آن خطر قبلی است. در مورد آن قبلی یک چیزی بود باطل بود، ما فکر می‌کردیم حق است، دین نبود، فکر می‌کردیم دین است؛ اما وقتی که برایمان گفته شد، روشن شد، باز هم اصرار بکنیم، این اشتباه، اشتباه بزرگی است و متأسفانه خیلی اوقات گرفتار این اشتباهات می‌شویم و خدا إن شاء الله همه ما را نجات بدهد.

در مورد ولایت علی بن ابی‌طالب صحبت می‌کردیم و گفتیم این ولایت حقیقتی است که در قلب‌های انسان‌ها جاری است؛ کدام انسان‌ها؟ انسان‌هایی که به حیات ایمانی و دینی می‌رسند و دارای رشد ایمانی می‌شوند.

درباره مراحل اسلام، ایمان، اسلام، ایمان گفتیم دو تا اسلام وجود دارد، دو تا ایمان وجود دارد، صحبت کردیم از نظر قرآن کریم.

به این آیه توجه کنید؛ از قضای فلک روایتش هم از طریق اهل سنت آمده است. آیه این است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»

ببینید! «ای کسانی که ایمان آوردید! اجابت کنید پیامبر را، اجابت کنید خداوند تبارک و تعالی را، هنگامی که شماها را صدا می‌زنند برای اینکه زنده‌تان کنند؛ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ. بیایند زنده بشوید.» این «بیایند زنده بشوید» یعنی چه؟ یعنی زنده نیستید، مرده‌اید! بیایید پیامبر به اذن خداوند تبارک و تعالی و به ولایت الهی شما را احیا کند، شما را زنده کند.

خب، یعنی چه؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است، «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» است.

ببینید! ماها به صورت طبیعی به این اشیایی که اسمشان را می‌گذاریم «اشیای بی‌جان» مثلاً سنگ، چوب، بتن، پلاستیک می‌گوییم این‌ها زنده نیستند، جان ندارند.

یک پله بالاتر به گیاهان می‌رسیم؛ می‌گوییم این گیاهان یک حیاتی دارند، یک زندگی‌ای دارند؛ اما این زندگی‌ای که گیاهان دارند، این زندگی را آن چوب و سنگ و بتن و پلاستیک ندارد. به آن‌ها می‌گوییم بی‌جان، به گیاهان می‌گوییم زنده.

موقعی که سراغ عالم حیوانات می‌رویم، به حیوانات توجه می‌کنیم، می‌بینیم حیوانات ادراک دارند، چشم دارند، گوش دارند، دماغ دارند، لامسه دارند، اطرافشان را درک می‌کنند، دشمنشان از فرار می‌کنند، به سمت دوستشان می‌روند، می‌روند می‌گردند غذایشان را پیدا می‌کنند؛ می‌گوییم حیوانات از گیاهان زنده‌ترند! گیاه‌ها نسبت به حیوان‌ها مرده‌اند. حیوان‌ها نسبت به گیاه‌ها زنده‌اند؛ یک زندگی‌ای حیوانات دارند که آن زندگی حیوانی را گیاه‌ها ندارند. پس گیاه‌ها نسبت به حیوان‌ها بی‌جانند، حیوان‌ها جان دارند.

تا اینجا پیش را فهمیدیم. اما دیگر ما بالاتر از این نمی‌رویم؛ چرا بالاتر از این نمی‌رویم؟ چون ما با حیوان‌ها همه‌مان جان داریم. می‌گوییم حیوان زنده است، چکارش داری؟ نکشش، اذیتش نکن؛ همان‌جور که به آدم هم می‌گوییم زنده است، کاری‌اش نداشته باش، جون دارد. چون جاندار بودن حیوان از این است که با چشمش می‌بیند، با گوشش می‌شنود، یک مغزی دارد یک تحلیلی می‌کند از اطراف خودش، یک سیستم عصبی دارد، غذایش را پیدا می‌کند، دشمنش را می‌شناسد، همسرش را پیدا می‌کند، از بچه‌هایش مواظبت می‌کند. این‌جوری است دیگر؛ حیوان این کارها را می‌کند.

بعد می‌آییم سراغ انسان؛ می‌گوییم این‌ها هم زنده‌اند؟ می‌گوییم این‌ها چکار می‌کنند؟ همین کارها را می‌کنند! آن‌ها هم چشم دارند می‌بینند، گوش دارند می‌شنوند، محیط پیرامونشان را درک می‌کنند، از یک جایی می‌خواهند بیفتند مواظبتند نیفتند، همسرشان را پیدا می‌کنند، بچه‌هایشان را مواظبت می‌کنند، غذایشان را پیدا می‌کنند. دیگر خیلی فرقی بین زنده بودن حیوان‌ها و زنده بودن انسان‌ها نیست. ما هم زنده‌ایم، آن‌ها هم زنده‌اند.

ما هوش داریم، می‌گوییم خب حیوان‌ها هم هوش‌هایشان فرق می‌کند؛ مثلاً دلفین‌ها خیلی باهوشند، بعضی از پرنده‌ها، خانه‌هایی که می‌سازند با یک مهندسی بسیار عجیبی این خانه را پرنده می‌سازد. هوش بسیار عجیبی بعضی حیوان‌ها دارند، بعضی حیوان‌ها هم هوششان کمتر است.

ما زندگی اجتماعی داریم؛ می‌گوییم حیوان‌ها هم بعضی‌هایشان زندگی اجتماعی دارند، جامعه دارند. دادوستد می‌کنیم؛ می‌گوییم آن‌ها هم دادوستد می‌کنند. کجا؟ برو بمبئی، می‌روی آنجا، این می‌مونه می‌آید کیف شما را برمی‌دارد می‌رود بالای درخت. هرچه می‌گویی کیفم را بده، نمی‌دهد؛ می‌روی موز می‌خوری برایش می‌آوری، می‌آید کیفیت را می‌دهد، موزش را می‌گیرد. مثل آدم‌ها! می‌خنده، آن هم بهت می‌خنده، مسخرت هم می‌کند؛ همین‌جوری که ما با همدیگر می‌خندیم، فقط ما یک ذره هوشمان از آن‌ها [بیشتر است] آن‌ها هم باهوش و بی‌هوش دارند، ما هم باهوش‌تریم؛ حیوان باهوش‌تریم! مثل اینکه بعضی حیوان‌ها ۵ متر را می‌بینند، بعضی حیوان‌ها ۲۰۰ متر را می‌بینند؛ اینکه ۲۰۰ متر را می‌بیند باعث نمی‌شود حیوان نباشد که! این هم که هوشش تا یک جایی، هوش ما

خیلیه، باعث نمی‌شود ما حیوان نباشیم؛ مثل چشم آن، مثل هوش آن، مار یک چیزایی را درک می‌کند اصلاً ماها درک نمی‌کنیم، آن هم یک درک‌هایی دارد ما نداریم.

همین‌جور که حیوان‌ها یک سطح زندگی دارند که آن سطح زندگی را گیاهان ندارند، یک سطح زندگی، سطح زندگی انسانی ایمانی است که کسی که به آن درجه ایمان نرسیده، آن زندگی را ندارد! آن حیات را ندارد.

کسی که نور اولیای الهی را درک نمی‌کند، ظلمت اشقیا را درک نمی‌کند، زشتی گناه را نمی‌فهمد، خوبی و زیبایی صلات و نماز را درک نمی‌کند، حضور فرشته‌ها را تو محیط درک نمی‌کند، هجمه شیاطین را درک نمی‌کند، همه این‌ها هست تو محیط‌ها، ما درکشان نمی‌کنیم، یکی دیگر همه این‌ها را دارد درک می‌کند، فرق این دو نفر مثل فرق حیوان و گیاه است. همین‌جور که گیاه خیلی چیزها را نمی‌فهمد و حیوان می‌فهمد، این انسان مؤمنی که نورانیت را می‌فهمد، ظلمت را می‌فهمد، حضور فرشتگان را درک می‌کند، حضور شیاطین را درک می‌کند، این انسان دارد یک چیزهایی درک می‌کند که بقیه درک نمی‌کنند. فاصله‌اش شد مثل فاصله حیوان با گیاه. حالا خود آن انسان‌ها هم درجاتی دارند.

پس همین‌جور که یک زندگی گیاهی وجود دارد، یک زندگی حیوانی وجود دارد، یک زندگی انسانی وجود دارد؛ و دین مبارک اسلام آمده به انسان‌ها بگوید بیا بید زندگی انسانی بهتان بدهیم.

برای هر کدام این‌ها یک روح وجود دارد؛ یک روح گیاهی وجود دارد، حیات گیاه را دارد تأمین می‌کند، ما همه این‌ها را پشت سر گذاشتیم. الان به شما بگوییم چی بودی، برمی‌گردی می‌گویی: «ما آن بالا مالاه پیش خدا بودیم!» اما یک ذره واقعیت‌تر نگاه کن ببین چی بودی؟ می‌بینی آن پلویی بود که بابا مامانت خورد! آن پلو را خوردند دیگر، پلو خوردند نون خوردند؛ چون داشت؟ نه دیگر، وقتی پختنش، نه آن نونه نه آن پلویه هیچ‌کدام چون نداشت. یک موجود بی‌جان کامل در بدن یک انسان قرار گرفت، و خدا بهش گفت بالا بیا! ولایت الهی شامل حالش شد، رشد کرد؛ موجود مرده مثل پلو، مثل نون، رفت تو بدن پدر و مادر، شد سلول زنده. سلول حیات گیاهی دارد؛ حیات گیاهی دارد یعنی چی؟ یعنی تولید مثل می‌کند، تغذیه می‌کند، رشد می‌کند، همین‌جور که گیاه این کارها را می‌کند. تحول پیدا کردیم از مرده محض، جماد، شدیم گیاه.

در رحم مادر قرار گرفتیم؛ در رحم مادر خداوند تبارک و تعالی ولایتش را شامل حال ما کرد، گفت بالا بیا. حرکت کردیم و در چهار ماهگی روحی در ما دمیده شد که دیگر حیات حیوانی پیدا کردیم؛ قرآن می‌گوید آن موقع این می‌توانست ادراک گوشش، حسش، لمسش، چشمش [را داشته باشد]، راه افتاد، مثل بقیه حیوانات شد. این شد حیات حیوانی.

حالا تا حیات حیوانی رسیدیم، توی قرآن بگردید کجا روح بالاتر، یک حیات برتر به انسان داده شد؟ آنجایی که انسان برای خداوند تبارک و تعالی به جهاد پرداخت، ایمان آورد و مجاهده کرد برای خدا. می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»؛ یک روح جدید بهشان دادیم. این روح جدید مال چی است؟ مال این است که حالا این‌ها از محیط، از عالم، از هستی چیزهایی را درک می‌کنند که آن چیز را قبلاً درک نمی‌کردند.

آن چیزی که درک می‌کنند چیست؟ یک جریان توی عالم وجود دارد و آن جریان هستی، جریان ولایت الهی است؛ این را این‌ها درک می‌کنند، و خودشون را به آن ولایت الهی می‌سپارند، و با آن ولایت الهی رشد می‌کنند.

این روایت را اهل سنت نقل کردند، آیه این بود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ» هنگامی که می‌گویند بیايید «لَمَّا يُخِيبُكُمْ»؛ یک زندگی بالاتر به شما بدهند، حیات به شما بدهند. از آن حیات بی‌بهره‌ایم؛ ما نسبت به آن‌ها مرده‌ایم، آن‌ها نسبت به ماها زنده‌اند.

زنده بشویم؛ مرده هستیم و دولت عشق امیرالمؤمنین بیايد زنده بشویم. «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما».

روایت فرمود این حیاتی که انسان‌ها را بهش دعوت می‌کنند، عرض کردم مال اهل سنت است: «إِلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

یعنی پاشید بیايید! ولایت علی بن ابی‌طالب را گفتم نه به این معنا که بگی خلیفه بعد پیامبر علی علیه‌السلام است؛ به این معنا که خودت را بسپاری به علی، همه وجود تو با علی هماهنگ کنی، بگذاری علی تربیتت بکند، بگذاری آن چیزی که علی علیه‌السلام می‌گوید در وجودت جاری بشود، آفتاب علی ما را رشد بدهد، محبت علی وجود ما را در بر بگیرد، آن وقت انسان حرکت بکند و با این حرکت به آن هدایتی برسد، به آن رشدی برسد، به آن زندگی‌ای برسد که حالا او از آن محیط چیزی درک می‌کند که بقیه درک نمی‌کنند.

مشهد مشرف می‌شوی، می‌روی آنجا صحن آزادی، یک حجره است؛ تو آن حجره مرحوم آقا شیخ علی‌اکبر آقا مدفونه. ابوی بزرگوارشان آقا شیخ عباس‌آقا هم آنجا، کنارشان مرحوم آقای مجتهدی است. این آقای مجتهدی یک.

در همین مشهد یک مرجع تقلیدی بود؛ آیت‌الله میلانی، دو. مرحوم علامه طباطبایی می‌گفت: نگید آقای میلانی انسانه، بگید آقای میلانی ملائکه‌است! این هم دو. برای هر دو بزرگوار یک اتفاق مشترک افتاد.

یک کسی می‌خواست خانه بخرد از رفقای آقای مجتهدی. گفت: آقای مجتهدی! بیا این خانه را ببین، خانه خوبی است ما خانه بخریم. قیمت خوب، همه چی میزان... رفتند خانه را بگیرند، ماها هم بودیم می‌گفتیم دیگر برده! آقای مجتهدی دید گفت: نه، این خانه را نگیرید، این خانه تاریک است. بعد معلوم شد تو آن خانه قتل اتفاق افتاده بود.

مرحوم آیت‌الله میلانی را آوردند، آقای میلانی رفت برای خودشون خانه بگیرد، گفت: این خانه خوب نیست، این خانه تاریک است. معلوم شد خانه ظاهراً مال بهایی‌ها بوده.

این‌ها از محیط اطرافشان یک چیزی درک می‌کنند ما درک نمی‌کنیم. «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لَمَّا يُخِيبُكُمْ»؛ زنده باشید! یک حقایقی تو این عالم هست.

فقط پول؟! خانه‌ای که محلِ معصیت بوده ارزان باشه می‌خریم! خانه‌ای که ۵۰ سال توش روضه‌خوانی بوده، مفت می‌دهیم برود! فرق می‌کند مکان با مکان. این زمین زنده است، روزِ قیامت شهادت می‌دهد، حرف می‌زند، شکایت می‌کند، برای بعضی‌ها دعا می‌کند. این‌ها را ما می‌فهمیم؟ همه زمین‌ها برای ما مثلِ همدند، همه زمان‌ها هم برای ما مثلِ همدند.

مرحوم آقا شیخ احمدِ کربلایی نمازش را می‌خواند، کاری به اذان نداشت. رفتند به استادش گفتند: آقا! ایشان نماز می‌خواند گاهی قبلِ اذان یک‌کم، گاهی بعدِ اذان. گفت: اذان او با اذان شماها فرق می‌کند؛ شما باید بری محاسبه نجومی بکنی ببینی کی آفتاب می‌زند، کی ظهره، کی غروبِ آفتابه، بری تو بیابان ببینی. این نگاه می‌کند می‌بیند فرشته‌های روز پرونده را تحویل دادند به فرشته‌های شب، می‌گوید خب نمازِ مغرب شد، پا می‌شود می‌خواند. آن نمازش را یک‌جور دیگر می‌خواند، اذانِ آن این‌جوری.

می‌شود این‌جوری بود؟ برایت چند تا مثال زدیم؛ این‌ها هم آدمندها، این‌ها هم آدمند. «اَسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ».

امیرالمؤمنین فرمود متقین یک ویژگی دارند؛ ویژگی‌شان چیست؟ ما هم مواظبِ قلبمونیم، همین من خودم الان اخیراً رفتم آزمایش دادم چربیم چقدره، ویتامین دی‌ام خوبه، قندم چقدره، هی مواظبیم دیگر، می‌رویم آزمایش می‌دهیم. یک بار آزمایش می‌دهیم ببینیم قلبِ معنوی‌مان مرده است یا زنده است؟ من آزمایشش را گفتم. به فکرِ این هستیم که مردیم؟ نه.

امیرالمؤمنین فرمود: آن‌ها مواظب‌ترند برای قلبشان که قلبشان زنده باشد؛ [نگرانی] برای مرگِ ابدانشان ندارند. ما هم می‌ترسیم وای نمیره، این پا نمیره، این دسته نمیره، این کبده نمیره، این قلبه سخته نکند! هیچ مواظب نیستیم آن قلبِ معنویِ ما مرده است یا زنده است. فرمود مواظبِ آن باش.

خب، پس ولایتِ علی علیه‌السلام آن حیاتی است که مرزِ بینِ انسان بودن و حیوان بودن است؛ این روایت این را گفت. این روایت گفت آن‌هایی که انسانند، آن‌هایی که به حیاتِ معنوی رسیدند، آن‌ها کسانی‌اند که ولایتِ امیرالمؤمنین شاملِ حالشان شده، از عالمِ حیوانی آمدند بالا، واردِ عالمِ انسانی شدند. اما آن‌هایی که نیامدند بالا، هنوز شاملِ حالِ ما نشده.

بگوییم ناامید باشیم؟ از آن‌ور امیدواری‌هایش را داده، بعدِ مردن هم ممکن است آدم را رشد بدهند. بگوییم امیدوار باشیم؟ گفت: این همه انسان‌هایی که به ظاهر مسلمانند، موقعِ مردنشان می‌گویند بمیر یهودی یا نصرانی؛ مسلمان نمی‌توانی بمیری! چی‌کار کنیم؟ بدوید! گفت مجاهده است دیگر، گفت آن‌هایی که در جهاد وارد شدند، این حیاتِ معنوی بهشان داده شد.

برویم سراغِ یک آیه دیگر؛ ولایتِ امیرالمؤمنین را تو آیه‌ها داشتیم بحث می‌کردیم.

توی قرآن کریم به صورتِ عمومی چند تا میثاق وجود دارد. یک میثاق وجود دارد برای همه انسان‌ها؛ همه انسان‌ها عهدِ الست را دارند، همه انسان‌ها آن میثاقِ انسانیت را با خداوندِ تبارک و تعالی دارند،

همه دارند. آن «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ» شامل همه می‌شود؛ همه این میثاق را دارند. این یک میثاق.

یک میثاقی هم هست مخصوص بنی‌اسرائیل است که آن‌ها زدند زیرش و خداوند تبارک و تعالی کوه را بالای سرشان قرار داد، آن هم یک میثاق مخصوص آن‌هاست، با آن کاری نداریم.

یک میثاق داریم تو قرآن مخصوص انبیای الهی است، این‌ها را می‌خوانم آیه‌هایش را.

و یک میثاقی دیگر داریم میثاقی غلیظ قرآن گفته؛ این میثاقی انبیای اولوالعزم است، یعنی آن ۵ پیامبر بزرگ خدا. چهار تا میثاق در قرآن پیدا کردیم.

آن میثاق اول که خداوند تبارک و تعالی از هر انسانی، هر انسانی گرفته، میثاق بر سه چیز است: توحید، نبوت، ولایت.

اینکه ربّ انسان، رب یعنی صاحب‌اختیار انسان، میثاق بستیم صاحب‌اختیار انسان خدا باشد یک؛ و نبوت پیامبر گرامی اسلام که خاتم‌الانبیاء است بپذیرد دو؛ تحت ولایت امیرالمؤمنین قرار بگیرد سه. این سه تا شد میثاقی که خداوند تبارک و تعالی با هر انسانی بسته.

انبیای سابق هم نبوتشان بهره‌ای از نبوت پیامبر بود و ولایت امیرالمؤمنین با آن‌ها هم بود، این‌ها را صحبت کردیم. پس هر انسانی، چه قبل پیامبر چه بعد پیامبر، میثاقی این سه تا را دارد. الان معلوم شد؛ این آیه قبلیه که خواندم‌ها، معلوم کرد.

خداوند تبارک و تعالی هر انسانی را آفریده برای اینکه چی بشود؟ برای اینکه انسان بشود. خدا هیچ انسانی را نیافریده برای اینکه حیوان بماند. همان‌جوری که این جماد، پلو، نون، رفت شد سلول زنده در وجود پدر و مادر، آمد شد حیات گیاهی، بعد آمد به حیات حیوانی رسید، از اول این داشت می‌رفت چی بشود؟ انسان بشود. اگر وسط راه می‌ماند، سقط می‌شد. نمی‌رفت بالا.

خداوند تبارک و تعالی هر انسانی را آفریده برای اینکه مسیرش را ادامه بدهد و به انسانیت برسد. انسانیت چی بود؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ انسانیت شد تحت تربیت و ولایت امیرالمؤمنین قرار گرفتن و از هستی چیزی را درک کردن که آن چیز را حیوان‌ها، کافرها و آن انسان‌هایی که به این مقام نرسیدند درک نمی‌کنند. همه را برای همین آفریده.

پس همه عهدش را بستند دیگر. عهد می‌دانی یعنی چی؟ این دوچرخه چی دارد؟ یک پنجه‌رکاب دارد. این پنجه‌رکاب کارش چیست؟ وصل باشد به رکاب، وصل باشد به زنجیر، از رکاب زور را بگیرد، به زنجیر منتقل کند تا چرخ بتواند حرکت کند و راه برود. این پنجه‌رکاب را، این چرخ‌دنده میانه‌رکاب را، ساختند اصلاً برای همین! ساختند برای این یعنی از وقتی بردند تو کارخانه، آلیاژش را معلوم کردند، قالبش را معلوم کردند، عهد اینجا معنی پیدا می‌کند؛ پنجه‌رکاب این است که کار پنجه‌رکاب را انجام بدهد. عهد چرخ‌دنده این است که کار چرخ‌دنده را انجام بدهد. اگر این وسط بازی درآورد، زنجیر را رد کرد، زور را منتقل نکرد، از رکاب جدا شد، از هر چی، «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ»؛ عهدی که باهاش بسته بودند را انجام نداد. این می‌شود عهد.

برای چی ساختنت؟ یعنی عهد تو آن است. همه ما را برای این ساخته بودند؛ به ولایت امیرالمؤمنین برسیم، حیات معنوی پیدا بکنیم، عهد ما این است با خدا. ما با خدا عهد بستیم سر این. عهد بستیم که بخشی از آن وجود بشویم، برای آن وجود باشیم؛ مثل سلول‌ها که عهدشان این است برای جان آدم باشند، تو وجود انسان فعالیت بکنند، ما عهد بستیم برای حضرت ولی عصر باشیم؛ مثل سلول‌هایی که تو بدن برای ما هستند، و این‌جوری برای او کار کنیم.

آن سعید بن عبدالله جلوی حضرت ایستاد، امام حسین علیه‌السلام نماز ظهر روز عاشورا را خواند، همه شمشیرها، نیزه‌ها، تیرها را با دست و سر و صورت و سینه گرفت، موقعی که افتاد یک سخن گفت: «أَوْفَيْتُ؟»؛ آیا وفا کردم به عهدی؟ آقا! به عهدم عمل کردم؟ این عهد ماست؛ عهد ماست که آن‌جوری بشویم برای ولی‌الله. آقا فرمودند: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ آره، وفا کردی.

پس میثاق اول آن چیزی است که انسان‌های معمولی، همه برای او ساخته شدند؛ همه انسان‌ها اگر عاقل باشند، دیوانه نباشند، کودک استثنایی نباشند، انسان معمولی باشند، حداقل عقل را دارند، نماز و روزه بهشان واجب، همه این‌ها عهدشان این است این‌جوری برای ولی‌الله الاعظم باشند، این‌جوری برای علی علیه‌السلام باشند.

گفتیم یک عهد بالاتری از انبیاء گرفته شد. عهد انبیاء آیه ۷ سوره احزاب: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ»؛ از نبیین یک میثاق گرفتیم. بعد فرمود: «وَمِنْكُمْ» ای پیامبر! «وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»؛ از این پنج تا میثاق غلیظ گرفتیم، از بقیه انبیاء یک میثاق مخصوص انبیاء گرفتیم. میثاق مخصوص انبیاء چیست؟ آیه ۸۱ سوره آل عمران. آنجا می‌گوید: «ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۚ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ قَرْضًا عَظِيمًا فَتَقْرَأُونَ فِيهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ دَارِكُمْ وَتَقْرَأُوا فِيهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ دَارِكُمْ وَتَقْرَأُوا فِيهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ دَارِكُمْ»؛ گفتند ما پذیرفتیم.

انبیای الهی یک عهدی بستند بیشتر از عهد انسان‌های معمولی. عهد انبیای الهی چیست؟ در کتاب شریف ارشاد القلوب که مرحوم دیلمی نوشته: «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» یعنی «وَصِيَّهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام».

یعنی انبیاء همان‌جور که علی کارش چی بود؟ ذره‌پروری! ما را بیاورد بالا، از حیات حیوانی بیاورد به حیات انسانی برساند. همه انبیاء با خدا عهد بستند تو این کار به علی کمک کنند! کدام کار؟ انسان‌ها را از جهالت خارج کنند، از حیوانیت بیاورند بالا و به عالم انسانی برسانند، به حیات ایمانی برسانند، به ولایت علی بن ابی‌طالب برسانند. همه انبیاء این میثاق را دارند. این شد میثاق مخصوص انبیاء. پس میثاق انبیاء دیگر در برابر خودشان [نیست]، آن عهد تک‌تک ما درباره خودمان بود. میثاق انبیاء در برابر دیگران [است که آنها] را بیاوریم بالا.

یک میثاق بعدی هم بود، انبیای عظام، آن پنج تا انبیای اولوالعزم. روایت دارد: این پنج تا میثاقشان تا وجود مبارک حضرت حجت بن الحسن العسکری آمده.

یعنی علاوه بر نصرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تا حضرت مهدی این‌ها میثاق بستند. میثاق بر چی؟ آن پنج تا چه مسئولیتی داشتند؟ با بقیه متفاوت بودند؛ آن پنج تا کتاب داشتند، شریعت مخصوص داشتند، جامعه ایمانی را تأسیس کردند. نوح مسئول بود یک جامعه و یک حکومت تشکیل بدهد،

موسی همین جور، ابراهیم همین جور، بیا تا پیامبر گرامی اسلام همین جور، و این جامعه، یعنی حالا حیات اجتماعی انسانی ولایی علوی، یعنی نصرت کردن برای پیدا شدن جامعه مهدوی. پس این پنج تا کارشان از بقیه دشوارتر، میثاقشان میثاق غلیظ بود؛ لذا تا حضرت حجت با آن‌ها میثاق بستند. کار حضرت حجت چیست؟ جامعه مهدوی ساختن. این مسیر ولایت الهی است.

ولایت الهی از هر انسان شروع می‌شود، می‌آید تا برسیم به حضرت حجت صلوات الله علیه، عجل الله تعالی فرجه.

علاوه بر اینکه ما که تو این زمان زندگی می‌کنیم، که حضرت در آن زمان نفس می‌کشند، در این زمان حاضرند، در این زمان زندگی می‌کنند، میثاقمان با حضرت است؛ که برای حضرت چجوری باشیم؟ مثل سعید بن عبدالله باشیم برای [امام حسین علیه السلام].

این شد ولایت. این ولایت یک مسئله است؛ این‌ها را چرا من الان از پارسال اینجا، پارسال یا یک سال قبل‌ترش است، به هر مناسبتی منبر می‌رویم درباره این مسئله گفت‌وگو می‌کنیم؟ چرا در مورد این مسئله گفت‌وگو می‌کنیم؟ چون اطلاع جامعه ما در مورد مسئله ولایت و امامت بسیار اندک است. ما نمی‌دانیم اصلاً ولایت یعنی چی! نمی‌دانیم از حضرت حجت چی می‌خواهیم، قرار است حضرت حجت بیاید چکار بکند! الان ارتباط ما با حضرت چیست؟ امام‌شناسی‌مان خراب است. این مسئله، مسئله مهمی است.

این ولایت ادامه دارد تا ملائکه، حتی ملائکه الله دینشان تدین به ولایت امیرالمؤمنین است. دینشان دین امیرالمؤمنین است، ولایت امیرالمؤمنین را پذیرفتند، و به ولایت امیرالمؤمنین فرشته شدند! فرشتگی‌شان مدیون ولایت علی علیه السلام است. یک ارتباط ویژه دارند [با] اولاد علی علیه السلام، و امام حاضر هر عصری.

ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت

عزیز من! یک وقتی رسید اباعبدالله الحسین دیگر از اسب افتادند روی زمین...

بعضی‌ها عقلشان عقل زمینی است؛ نه مطالعه می‌کنند، نه فکر می‌کنند... عرض کردم حیات حیوانی باشد همین است دیگر. حرف می‌زنند [که]: مگر می‌شود؟ بله.

از آن موقعی که حضرت افتادند روی زمین، اینکه فرمود «قتل، قتل صبر بود»، تا موقعی که کار حضرت اباعبدالله الحسین تمام شد، چند ساعت طول کشید! چند ساعت طول کشید. لذا زینب می‌رود داخل خیمه‌ها، برمی‌گردد می‌آید بالای تل، هی می‌رود هی می‌آید، یک عده نعل می‌زنند، یک عده می‌آیند نیزه می‌زنند، یک عده می‌آیند عصا می‌زنند، یکی می‌آید سر را ببرد می‌لرزد می‌رود، یکی دیگر می‌آید... این ماجرا طول کشید عزیز من! ماجرا طول کشید عزیز من.

این ماجرا که طول کشید، این ماجرا دیگر ماجرای مثل من و شما و فلانی و ببین گریه کن و این‌ها نیست ها! وابستگی وجودی ملائکه الله به حضرت اباعبدالله الحسین جوری است که دیگر ملائکه به

خروش آمدند. رو کردند به خداوندِ تبارک و تعالی، گفتند: خدای بزرگ! این حسینِ توست! این جور...
چند ساعت؟ کار باید طول بکشد؟

حضرتِ حق پرده‌ای را کنار زد، سایه‌ای آشکار شد. گفت: این سایه، سایه حجت بن الحسن است، «بِهِ
أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ»؛ من به او انتقامِ حسینم را از این‌ها می‌گیرم.